

آیین‌ها و باورهای پاگانی در گذار به اسلام مروری بر کتاب «بازمانده‌هایی از فرهنگ دوران جاهلی در تمدن اسلامی» اثر ادوارد وسترمارک

ادوارد الکساندر وسترمارک (۱۸۶۲-۱۹۳۹) فیلسوف، جامعه‌شناس و انسان‌شناس فنلاندی است که در ۱۸۹۰ از دانشگاه هلسینگفورس (هلسینکی) درجهٔ دکتری گرفت. بعدتر در همان دانشگاه و دانشگاه‌های دیگری مثل مدرسهٔ اقتصاد لندن مشغول به تدریس شد. پژوهش‌های انسان‌شناسانهٔ وسترمارک بر موضوع ازدواج، خویشاوندی و نهاد خانواده متمرکز است اما آثاری دربارهٔ فلسفهٔ اخلاق نیز منتشر کرده است. به‌علاوه، او پژوهش میدانی درازمدتی در مراکش انجام داد که حاصل آن چند جلد کتاب از جمله اثری دوجلدی به نام «آیین و باور در مراکش» (۱۹۲۶) شد. کتاب حاضر، با عنوان اصلی «بازمانده‌های پاگانی در تمدن محمدی» (۱۹۳۳) به زبان انگلیسی، مجموعهٔ درس‌گفتارهایی است که وسترمارک از این اثر برگزیده بود و در دانشگاه لندن تدریس می‌کرد. او در این کتاب کوشیده است به شماری از سنت‌های کهن قبیله‌ای و باورها و اعمال پاگانی (شرک‌آمیز) مردم مراکش دست یابد که هنوز بعد از گرویدن قوم بربر به اسلام در میان آن‌ها باقی مانده یا با سنت‌های مذهبی دین جدیدشان، اسلام، درآمیخته است. این گزارش براساس ترجمهٔ فارسی کتاب به قلم علی بلوکباشی با عنوان «بازمانده‌هایی از فرهنگ دوران جاهلی در تمدن اسلامی» (۱۳۹۶) نوشته شده است.



وسترمارک کتاب خود را در شش بخش سامان داده که در هر کدام مشاهدات مربوط به باورها و آیین‌های مردم مراکش را آورده است، از جمله دربارهٔ جن، چشم بد، نفرین، و قداست. البته او، مانند دیگر انسان‌شناسان، در مقام تأیید یا رد باورها و آیین‌ها نیست و فقط مشاهدات خود را ارائه و گاهی مقایسه و ریشه‌یابی می‌کند. مترجم کتاب، که خود انسان‌شناس و پژوهشگری با سابقه در حوزهٔ مردم‌نگاری در ایران است، تعلیقات مفصلی تقریباً به اندازهٔ متن نویسنده به انتهای کتاب افزوده است. او در این بخش، علاوه بر توضیحاتی دربارهٔ نام مکان‌ها و اشخاص، آوردن آیات و روایاتی که در متن به آن‌ها اشاره شده و توضیحات تکمیلی دربارهٔ برخی مفاهیم مطرح‌شده در متن، عقاید و موضوعات مورد بحث را در فرهنگ ایرانی به صورت خاص بررسی کرده است. بلوکباشی به آیین‌ها و باورهای مشابهی در فرهنگ ایرانی اشاره می‌کند، جزئیات برخی مراسم و مناسک مرتبط را با استناد به مردم‌نگاری‌های خود مطرح می‌کند و گاهی نیز شواهدی از شعر و متون کهن ادبیات فارسی می‌آورد.

جن اولین باوری است که وسترمارک در کتابش به آن پرداخته است. چنان‌که او توضیح می‌دهد، این موجود در مراکش «جنون» خوانده می‌شود. او شباهت‌های جنون مغربی به جن شرقی را در تمام مبانی و جزئیات نشان می‌دهد و اشاره می‌کند که این اعتقاد کهن به جن در اسلام نیز تأیید شده و حتی در قرآن برای جلوگیری از خطرات جنیان، تدابیری الهی در نظر گرفته شده است. مثلاً شهاب تیری است که فرشتگان به سوی جن‌هایی می‌افکنند که دم دروازهٔ بهشت می‌کوشند آنچه را می‌شنوند، از فرشتگان بربایند تا به مردم شریر در به‌کاربردن جادو کمک کنند. در باور این مردم، تدابیر و وسایلی هم برای درآمان ماندن از جن‌ها وجود دارند مانند استفاده از شمع در تاریکی - چون جن‌ها از روشنایی می‌ترسند - و استفاده از نمک و آهن به عنوان بازدارنده که جن‌ها از آن بیزارند. در میان تمام بازدارنده‌ها و رمانده‌های جن، هیچ کدام مؤثرتر از کلمات مقدس یا آیات قرآن به نظر نمی‌آیند. وسترمارک معتقد است هماهنگی میان جن‌های سرزمین‌های غربی و شرقی افریقا تنها ناشی از تأثیرات اسلامی نیست؛ چرا که بسیاری از خصایص جن‌های بربرهای اولیه که در شمال افریقا زندگی می‌کردند، هنگام ورود اعراب به این سرزمین‌ها هم همین خصوصیات بود. همچنین مردم سرزمین مشرق و مغرب افریقا که به تبحر در علوم خفیهٔ شهرت داشتند، جادوگرانی بودند که با جنیان ارتباط داشتند.



در مراکش «بَس» همان جن‌هایند که نیروی شریر غیرطبیعی محسوب می‌شوند. همچنین باور به جنون دقیقاً با هراس از چشم بد پیوند دارد. برای نمونه همان عبارات قرآنی را که برای دفع جنون به کار می‌برند، برای حفاظت از چشم بد به کار می‌برند.

بخش دوم کتاب درباره چشم بد است. از نظر وسترمارک، چشم بد شایع‌ترین باوری است که از قدیم در شرق و غرب جهان و در میان تمام مردمان متداول بوده، به حدی که نمی‌توان درباره منشأ اصلی آن قضاوت کرد. همچنین مردم در سراسر جهان اسلام، علاوه بر جن، چشم بد را سبب بیشترین بدبختی‌ها می‌انگارند. زمانی که نظر با گفتار همراه شود، خطری فوق‌العاده بزرگ به شمار می‌آید که به آن دهان شر [سَقِّ سیاه] گفته می‌شود. او به تدابیری که برای درآمان ماندن از آن در کشورهای مسلمان و اروپا در نظر گرفته شده می‌پردازد و می‌گوید تدبیر اختصاصی درمیان مسلمانان عبارت «تَبَارَكَ اللهُ» و در اروپا خرافه «بزن به تخته» است. سپس انواع دیگری از تدابیر را نام می‌برد که مهم‌ترین افسون‌ها ضد چشم بد در سراسر کشورهای اسلامی و اروپا هستند مانند استفاده از عدد پنج و مشتقاتش، یا تصویر یک چشم یا یک جفت چشم.

او توضیح می‌دهد که استفاده از نماد دست یکی از روش‌های به‌کارگیری عدد پنج علیه چشم بد است. بازنمودهایی از دست دارای پنج انگشت گشوده در ساختمان‌ها یا مزارهایی در مصر باستان، بابل، فنیقیه، هندوستان، الجزایر، تونس، سوریه و فلسطین، سودان، مصر، انگلیس و یونان نوین وجود دارد. باور به چشم بد اثری عظیم بر هنر در جهان اسلام و تا حدود زیاد در میان مردم عرب و مغربی‌ها و از طریق آن‌ها بر مردم اروپا داشته است و در کتاب وِداها، کتاب زند اوستا، ادبیات یونانیان باستان و میان رومیان و مردم اسکاندیناوی بارها درباره‌اش سخن گفته‌اند.

بخش سوم کتاب درباره نفرین و آرزوی بد است. آرزوی بد مستقیم از راه نیروی اسرارآمیز خود نفرین، یا با یاری موجودی فراطبیعی که در نفرین به او توسل بسته‌اند، تحقق می‌یابد. وسترمارک می‌گوید باور به قدرت فوق‌العاده نفرین‌ها و دعاها و والدین از زمان قدیم هم در میان اقوام سامی و هم اقوام اروپایی رواج داشته و اقتدار والدین بر فرزندان‌شان را تحکیم می‌بخشیده است. به‌علاوه، در باور مردم مراکش خاصیت اثرگذاری نفرین بیشتر به گناه‌کاری



یا بی‌گناهی کسی که نفرینش می‌کنند، مربوط می‌شود. شخص از نفرین ناحق آسیب نمی‌بیند و این نوع نفرین برعکس به کسی که آن را بر زبان آورده است، بازمی‌گردد. نوع دیگر نفرین سوگندِ نفرینی است که شخص برای خودش در صورتی که آنچه می‌گوید نادرست باشد، آرزوی بد می‌کند. سوگند شبیه نفرین در واقع پدیده‌ای جهانی بوده که نه فقط در میان سامیان باستان بلکه در میان همه اقوامی که به اسلام گرویده بودند، وجود داشته است.

در ادامه، وسترمارک به نوع دیگری از نفرین اشاره می‌کند که «عار» نامیده می‌شود. معنای تحت‌اللفظی کلمه عار «شرم» است، اما در مراکش این کلمه برای انتقال نفرینی شرطی به کسی به قصد ناگزیر کردن او به اجابت درخواست است. «من در عار شما هستم» به این معناست که اگر مرا کمک نکنی، نفرین می‌شوی. وظیفه مهمان‌نوازی، همانند وظیفه حفاظت از پناه‌جو، دقیقاً به باور عار مربوط می‌شود و با اجبار همراه است؛ زیرا مهمان در عار میزبان است. علاوه بر این، مهمان‌نوازی وظیفه‌ای است که مذهب آن را تکلیف کرده است. قرآن توصیه می‌کند که با «ابن السبیل» [مسافر رهگذر] باید مهربان بود. حتی پیش از زمان پیامبر نیز الله حامی مهمانان و حاجت‌مندان در میان عرب‌ها بوده است.

بخش چهارم کتاب درباره قداست و فراگیری بودن آن است. به گفته وسترمارک، قداست نیروی شگفت‌آوری است که اغلب با خصوصیت سودرسانی همراه است و آن را در مراکش و جاهای دیگر «برکت» می‌نامند. به همین دلیل، برکت می‌تواند هم در انسان مقدس باشد و هم در حیوان‌هایی مثل قوچ و شتر و اسب و هم در درختانی چون انگور و انجیر و انار. حتی روزهایی را که برای برپایی جشن و پای‌کوبی در نظر می‌گرفتند، با برداشت محصول و بهره‌شان از طبیعت همراه بوده است. این باور بسیار کهن است و در همه ادیان وجود داشته اما در مراکش بیشتر به اسلام پیوند خورده است. پیامبر خود مقدس‌ترین انسان است و فرزندان از نسل او نیز این برکت را با خود دارند. نتیجه تحقیقات وسترمارک نشان می‌دهد راه‌های مختلفی نیز برای به‌دست‌آوردن برکت وجود دارند: برخی از آن‌ها را «ولی» تفویض می‌کند و برخی از آن‌ها هم با عبادت، جهاد و کوشش خود فرد به‌دست می‌آیند.

بخش پنجم کتاب همچنان به قداست و مظاهر آن می‌پردازد و شامل سه بخش است: خصوصیات ولی، غذاهایی که مقدس می‌شوند، و انسان‌های پلشت یا ناپاک که زداینده برکت



معرفی شده‌اند. در خصوصیات ولی آورده‌اند که او شخصی بسیار بابرکت با توانایی‌های فراطبیعی است. او می‌تواند هم پشت سر و هم پیش رویش را ببیند. او می‌تواند کل جهان و هفت آسمان و هفت ارض و هفت دریا را ببیند. همچنین اولیا می‌توانند به طریقی خلاف قوانین طبیعی از مکانی به مکانی دیگر بروند. دومین مورد از برکت که در این بخش مطرح می‌شود غذاهای بابرکتی‌اند که نه به دلیل خاصیت‌شان یا آمدن نام‌شان در قرآن بلکه به دلیل آورده‌شدن سر مزارات سیدها یا اولیا مقدس شده‌اند. این غذاها آن قدر مقدس‌اند که یا نباید آن‌ها را خورد یا باید تنها اندکی از آن‌ها را خورد. سومین مورد هم دربارهٔ برکت‌ها و قداست‌هایی است که در خطر آلوده‌شدن یا نابودی قرار دارند. مثلاً قداست در تماس با کافران، زنان، مسیحیان و یهودیان در خطر آلودگی قرار می‌گیرد. زنان، مانند یهودیان، مُجاز نیستند در خرمن‌گاه غلات پا بگذارند، مبادا برکت خرمن‌گاه را از میان ببرند. همچنین در میان پلشتی‌های بدن نفس و خون نیز وجود دارند. اگر نفس کسی به آب باران بخورد، آن آب برکتش را از دست می‌دهد. همچنین رعایت سکوت برای جلوگیری از رفتن برکت به کار می‌رود. هنگامی که نویسنده دارد آفسون را می‌نویسد، نباید کلامی سخن بگوید، زیرا در خاموشی نیروی جادویی وجود دارد.

آخرین بخش کتاب دربارهٔ بازمانده‌هایی از فرهنگ بربر و رومی در آیین است. در این بخش، وسترمارک از باورها و آیین‌هایی سخن می‌گوید که به عقیدهٔ او ریشه در فرهنگ‌های کهن بربری و اروپایی دارند. او به برخی مناسک ویژه اشاره می‌کند که نه اسلامی‌اند و نه آثاری از شرک‌گرایی عربی در آن‌ها وجود دارد: یکی مناسک آب و آتش است که اغلب در ماه محرم و روز عاشورا، روز سال نوی اسلامی، انجام می‌شود و دیگری جشن نقاب‌پوشان یا کارناوال. هم مناسک آتش و هم مناسک آب نوعی آیین تطهیر انسان‌ها و حیوانات، حفظ آن‌ها از اثرات شر و برکت‌بخشی است. وسترمارک معتقد است این آیین‌ها بین بربرها بسیار پیش از گرویدن آن‌ها به اسلام رایج بوده‌اند. از سوی دیگر، این رسوم میان اعراب شرقی وجود ندارد. او نتیجه می‌گیرد این رسوم، هرچند در دورهٔ معینی از سال اسلامی برگزار می‌شوند، از اسلام به شمال آفریقا وارد نشده‌اند. با بررسی مشابهت این مناسک با جشن‌های نیمهٔ تابستان (عید سن جان)،



وسترمارک استدلال می‌کند که این رسم از تاریخ ثابتی در سال خورشیدی به این دوره انتقال یافته است و دقیقاً به همان قصد نیز در مناسک رایج در عاشورا در مراکش به کار می‌رود.

البته او به مراسم دیگری در دهه اول محرم اشاره می‌کند که با عزاداری و سوگواری همراه است. در تونس، بخش‌هایی از مراکش و همچنین در میان مسلمانان شیعه ایران و هند، در ده روز اول این ماه، یک دوره سوگواری به یادبود شهادت [امام] حسین، درگذشت پسران علی یا حتی درگذشت پیامبر برگزار می‌کنند. مراسم سوگواری دیگری که در محرم برگزار می‌شود خاک‌سپاری نمادین «بابا عیشر (عاشور)» است. وسترمارک این آیین را بازتابی از مراسم پایان سال می‌داند که در آیین‌های رومی نیز به شکل بیرون‌کردن نماد سال کهنه وجود داشته است. از دید او، موضوع خاک‌سپاری در میان شیعیان جایگاه مهمی در رمز و راز محرم داشته و مراسم محرم تعبیری اسلامی از مناسکی است که به سال کهنه مربوط می‌شود.

مراسم دیگری که وسترمارک به تفصیل توصیف می‌کند، جشن نقاب‌پوشان یا کارناوال‌هایی است که در ماه محرم برگزار می‌شود. او نظریات مختلفی را برای تبیین این کارناوال‌ها مطرح می‌کند و در پایان آن‌ها را تحت تأثیر آیین‌های روم باستان می‌داند. با بررسی شباهت‌های این دسته مراسم، او نتیجه می‌گیرد که وقتی تقویم اسلامی جایگزین تقویم رومی (یولیانی) در افریقای شمالی شد، آیین سال نوی قدیم نیز به سال نوی اسلامی منتقل شد. او به همانندی‌های بسیار فراوان دیگر میان فرهنگ بربرها و اقوام ساکن در بخش اروپایی مدیترانه هم اشاره می‌کند و این احتمال را نیز در نظر می‌گیرد که آثار و مناسک رومی نقاب‌پوشان خود بازمانده‌هایی از اعمال بربرهای کهن باشند. او معتقد است همان‌گونه که برخورد فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر منجر به تولید فرهنگی جدید می‌شود، برخورد یک دین و یک فرهنگ با یکدیگر هم نتیجه‌ای فرهنگی دربر خواهد داشت و منجر به تولید فرهنگی جدیدی خواهد شد.

در مجموع می‌توان گفت وسترمارک در این کتاب کوشیده تا باورها و آیین‌هایی را بازتاب دهد که بازمانده‌های شرک‌آمیز در دین اقوام مسلمان شمال افریقا می‌داند. برخی از این نشانه‌های بازمانده از فرهنگ کهن جذب اسلام شده‌اند و برخی دیگر همراه دین اسلام در باورهای بومی باقی مانده‌اند. او معتقد است این آثار بازمانده را در دو منبع اصلی می‌توان ردیابی کرد: نخست در پاگان‌یسم عربی شایع در زمان ظهور پیامبر اسلام، و دیگری باورها و



اعمال رایج در سرزمین‌هایی که اسلام در آن‌ها گسترش یافت. البته وسترمارک در این کتاب تقریباً به‌تمامی به باورهای بازمانده از قوم بربر و آیین‌های پاگان‌ی آنان می‌پردازد و چندان نقشی برای نفوذ باورهای پاگان‌ی عربی در این منطقه قائل نیست، زیرا معتقد است شمار عرب‌هایی که به افریقای شمالی آمدند هرگز بسیار بالا نبوده و این تعداد برای تأثیرگذاری بر توده مردم بربر، که از پیش ساکن این ناحیه بودند، کافی نبوده است. او حتی قبایل عرب‌زبان بربرستان را بربرهای عرب‌شده می‌داند. در نتیجه، اغلب بازمانده‌های پاگان‌ی در آیین و باورهای مردم این منطقه را بازمانده‌های آیین‌های کهن بربری می‌داند.

